

در ضرورت فراروی از چپ رادیکال (خطوط عمده یک نقد)

فواد شمس

1386/2/28

به پیش، نشریه دانشجویی دانشگاه تهران

این نوشتار را می‌توان طرح واره‌ای دانست که قصد دارد از درون جنبش چپ موجود جامعه با نقدي اصولي و از منظر طبقاتي در راستاي شکوفايي آن گام بردارد. در این نوشتار تنها خطوط کلي و عمده‌ی نقد بر ترم □ چپ رادیکال» و ضرورت فراروي جنبش چپ و فعالين آن به سمت □ چپ کارگري» را به اختصار بر مي‌شمریم و امید است که در یک پروسه‌ی زمانی مشخص این نقد را در تمامی ابعادش بسط دهیم.

در گنجینه‌ی تاکنون موجود چپ در سراسر جهان، همواره نقد متقابل و ريفانه در عين حال بي‌رحمانه و جدي يکي از راه‌هاي شکوفايي تئوريک و پويايي پراتيک جنبش چپ بوده است. امید است که این نوشتار هم گامي هر چند کوچک و ناچيز در این راستا باشد. در همین زمینه از نقدهای بي‌امان و بي‌رحمانه تک‌تک رفقايي که خود را بخشي از این جنبش چپ موجود جامعه‌ی ما مي‌دانند، صميمانه استقبال مي‌کنیم.

1- براي شروع، ابتدا مي‌بايست معنا و مقصود درست و اژه‌ی همواره مورد کج‌فهمي قرار گرفته‌ی «رادیکال» را توضیح دهیم. متأسفانه تاکنون معاني مخدوش و تعابیر ناصحیحی از این مفهوم استنتاج شده است.

مارکس در «گامي در نقد فلسفه حق هگل» به زیبایی و درستي رادیکال بودن را این گونه تعبیر مي‌کند: «رادیکال بودن يعني به ریشه‌های قضایا پی بردن اما براي انسان ریشه چیزی نيست جز خود انسان».

پس رادیکال بودن به معنی برخورد ریشه‌ای با واقعیت‌های زندگی موجود است و در این میان محور اصلي زندگی در نزد ما خود انسان است، انساني که با کنش تاریخی- اجتماعي خویش، تعیین‌یافتگی خود را در جامعه معنا مي‌بخشد و جهان را تغییر مي‌دهد.

2- اما در نزد مارکس انسان صرفاً یک مفهوم انتزاعي، کلي، نامشخص و بدون تعیین‌یافتگی مادي نبوده است. انسان در نزد او یک موجود تاریخی- اجتماعي است که با پراتيک خویش در زندگی روزمره معنا مي‌یابد. وجه تمایز انسان با دیگر موجودات «کار» او است. در این جا است که نقش محوري «پرولتاریا» به عنوان سوژه‌ی فعال و تغییردهنده‌ی جهان در نزد مارکس مشخص مي‌شود.

3- سرمایه‌داري اما کارگر را همان‌طور که مارکس در «دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴» به زیبایی تصویر مي‌کند «فقط به عنوان حیوانی کارکن، جانوری که دقیقاً تا سطح نیازهای صرفاً

جسمانی‌اش تقلیل داده شده است، می‌شناسد» در این جا است که سرمایه‌داری با تصاحب ارزشی که کارگر تولید می‌کند و با جدا کردن کار از عامل آن، یعنی کارگر و شئیت بخشیدن به آن به عنوان یک کالا، روابطی کالایی را جایگزین روابط انسانی می‌کند. این بیگانگی کار از پدید آورنده‌اش که در کار مزدی تبلور یافته است کلید بقای سرمایه‌داری و شرایط غیر انسانی در پس آن است. نقد ما هم از این جا آغاز می‌شود. نیرویی که خواهان تغییر رادیکال و ریشه‌ای وضع موجود است باید از نقد رابطه‌ی کار و سرمایه در راستای لغو کارمزدی شروع کند و این امر باعث آن می‌شود که از خاستگاه طبقاتی و کارگری به نقد شرایط موجود بپردازد، نه صرفاً از یک رادیکالیسم غیر طبقاتی و مبهم!

4- با این مقدمه کوتاه، وارد بحث اصلی که همانا لزوم فراروی از چپ رادیکال به سمت چپ کارگری و مرزبندی با جریان‌های دیگر به اصطلاح چپ اما واقعاً غیر طبقاتی می‌شویم. در نزد چپ مارکسیست به مثابه جریان اصلی چپ عامل‌های واقعی انسان و بازگرداندن اختیار و اراده به او، لغو کارمزدی و برچیدن بیگانگی کار از کارگر است و این امر مستلزم کنش آگاهانه‌ی جمعی یا همان پراتیک طبقه‌ی کارگر به عنوان عامل (ایجنت)‌های است. در نتیجه اگر خواهان برخوردی رادیکال با قضایا هستیم، باید از منظر طبقه‌ی کارگر با قضایا بنگریم و به عمل در این راستا بپردازیم. بایستی از موضع این طبقه به جهان بنگریم و برای تغییر آن دست به عمل بزنیم. برای رسیدن به آن آزادی واقعی، آزادی‌ای که مارکس این گونه تصویر می‌کند: □ کل آزادی عبارت است از بازگرداندن جهان انسان و روابط انسانی به خود انسان».

5- بر اساس این تحلیل ترم «چپ رادیکال» برای این که به پرچم جنبش‌های طبقه‌ی کارگر تبدیل شود، ترمی عقیم، ناقص و ناکامل است. این نوع چپ هنوز در دوران جنینی به سر می‌برد و به بلوغ نرسیده است و این بلوغ البته نه از دل بحث‌های قلمی و جدلهای روشن‌فکرانه‌ی آکادمیستی، که درست از دل یک رابطه‌ی ارگانیک با طبقه‌ی کارگر فرا می‌رسد. بنابراین در این جا ما نمی‌خواهیم صرفاً با چند نقد مکتوب و جدل با حاملین مفهوم «چپ رادیکال» آنان را به بستر اصلی جنبش چپ و جنبش‌های طبقه‌ی کارگر بازگردانیم، این امر، درست از دل پراتیک جریان‌های اصلی چپ در جامعه و دانشگاه بیرون می‌آید؛ این بحث‌های مکتوب نیز جزئی از این پراتیک هستند و نه همگی آن!

6- در مورد مشخص استفاده از ترم «چپ رادیکال» از سوی برخی فعالین جنبش چپ در دانشگاه‌ها، همواره این مسأله مطرح شده است که این کار (استفاده از ترم چپ رادیکال) برای مرزبندی با «چپ رفرمیست» صورت گرفته است. در نقد این توجیه باید گفت که تعریف تقابل به این نحو، دقیقاً برخوردی غیر رادیکال و سطحی با مسائل است، یعنی به عمق و ریشه‌ی جریان‌های دست‌نبردن. باید این نکته را در نظر گرفت که آن جریانی از چپ که به نام چپ رفرمیست یاد می‌شود، درست به خاطر خاستگاه طبقاتی و افق نشأت گرفته از این خاستگاه است که خواهان رفرم و نه تغییر ریشه‌ای وضع موجود است. این جریان به اصطلاح چپ، دقیقاً به آن واسطه که از دل جنبش‌های طبقه‌ی کارگر بیرون نیامده است، مسأله‌اش تغییر ریشه‌ای روابط موجود نیست. مفهوم چپ رادیکال نیز در امتداد این جریان قرار می‌گیرد چون صرفاً از موضع رادیکالیسم غیر طبقاتی به نقد این جریان دست می‌زند. اگر قرار بر مرزبندی و تقابل درست و اصولی است باید کلیت این چپ غیر کارگری و رفرمیست را از موضع چپ کارگری و منافع طبقه‌ی کارگر مورد نقد قرار داد.

7- ترم چپ رادیکال در پس خود دارای یک سابقه‌ی تاریخی مشخص است. عمدتاً این ترم برای افراد و گروه‌هایی به کار برده می‌شود که حامل نوعی رادیکالیسم غیر طبقاتی هستند، این رادیکالیسم غیر طبقاتی سبب تبدیل شدن این گروه‌ها به فرقه‌هایی می‌گردد که سوسیالیسم و به تبع آن مارکسیسم را نه به عنوان علم و تئوری‌های طبقه‌ی کارگر، که به عنوان مجموعه‌ای ایمانی و ایدئولوژیک در نظر گرفته و تنها سعی می‌کنند در درون فرقه‌ی خود به صیقل دادن اعتقادات انتزاعی خویش و اثبات ایمان راستین به این ایدئولوژی بپردازند.

8- از طرف دیگر این چپ غیر کارگري بالاجبار پایه‌های مادي و جنبشی خویش را در گروه‌ها و طبقاتی، غیر از طبقه‌ی کارگر جست و جو می‌کند و بر نارضایتي عناصر خرده‌بورژوا و غیر کارگري سوار می‌شود. در کنار این امر یکی از عمده‌ترین پایه‌های جنبشی این چپ به اصطلاح رادیکال و غیر کارگري را می‌توان جنبش دانشجویی یافت. در این جا هم چپ رادیکال درست از دل سرخوردگی جنبش دانشجویی از روش‌های رفرمیستی و شکست پروژه‌ی دو خرداد بیرون آمده است، البته بدون هیچ گسست جدی و اصولی از سبک کار این جنبش شکست خورده.

9- در ابتدای امر طبیعی بود که بعد از شکست پروژه‌ی دو خرداد و پلاریزه شدن طبقاتی جامعه، موج‌های این واقعیت به جنبش دانشجویی نیز برسد. از همین رو در نزد جریان اصلی چپ، چندان لزومی به نقد این ترم در پیشگاه عموم در دانشگاه دیده نمی‌شد. به این گمان که برخی از رفقا که از این ترم استفاده می‌کنند تنها در حد ژورنالیستی و دعوای قلمی با دیگر جریان‌های فعال سیاسی در دانشگاه و به صورت گذرا این ترم را برگزیده‌اند و به زودی به بستر اصلی جریان چپ در جامعه و دانشگاه که همانا چپ کارگري است خواهند پیوست. اما اصرار این رفقا بر تعیین‌یافتگی حول این مفهوم و بعضاً تلاش برای تئوریزه کردن آن، این لزوم را در میان جریان اصلی چپ به وجود آورد که با نقد و تذکری رفیقانه در پیشگاه افکار عمومی، با این ترم برخورد کند. به همین دلیل باید به این دوستان تذکر داد که جنبش دانشجویی به خاطر واقعیت اجتماعی- تاریخی که حامل آن است نمی‌تواند بستر اصلی کنش‌گري سیاسی و اجتماعی یک نیروی چپ جدی و اجتماعی باشد زیرا برای تغییر ریشه‌ای و بنیادین روابط موجود جامعه‌ی سرمایه‌داری و فراروی به سوسیالیسم، باید از منظر و هویت طبقاتی برخورد کرد. چون سیستم سرمایه‌داری بر رابطه‌ی کار و سرمایه و به تبع آن رابطه‌ی میان کارگر و سرمایه‌دار استوار است و تضاد بنیادی هم بر همین مبنا تعریف می‌شود و در نتیجه محل کنش‌گري نیز کلیت جامعه یعنی محل زندگی و کار انسان‌ها است که دانشگاه جزئی از آن است و نه همه‌ی آن! مسلماً در این میان نباید برخوردهای تقلیل‌گرایانه و صرفاً اکونومیستی را به این تحلیل نسبت داد. بلکه بحث بر سر افق متفاوت و متضاد دو طبقه‌ی متخاصم «سرمایه‌دار و کارگر» برای تمامی شئون زندگی انسانی است و نه تنها یک رابطه‌ی مکانیکی و خشک صرفاً اقتصادی.

۱۰- همان طور که گفته شد چپ رادیکال ذاتاً و تاریخیاً غیر کارگري است و رابطه‌ی اندام‌وار با طبقه کارگر ندارد و پایگاه خویش را در میان عناصر ناراضی غیر کارگري می‌یابد. در این میان نه در کارخانه و شهر و محل زیست و کار عموم طبقه‌ی کارگر، بلکه پایگاه خود را صرفاً در دانشگاه تعریف می‌کند. آن هم دانشگاهی که در عمل، گویی جدا از کلیت جامعه است؛ یک دیوار ضخیم دور دانشگاه می‌کشد و آن را جدا از کل سوخت و ساز زندگی اجتماعی تعریف می‌کند. در نتیجه چون با مبارزه‌ی روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر در شهر و محل زیست و کار این طبقه بیگانه است، نیاز دارد که برای انسجام بخشی به همان نیروی محدود در درون سبک خود، شور و شعفی کاذب ایجاد کند. چون مبارزه جز لاینفک زندگی روزمره‌اش نیست، مجبور است آن را از بیرون تزیین کند و جالب آن که، در این میان برای خویش نقش پیشاهنگی نیز در نظر می‌گیرد! عناصری که تندروی بچه‌گانه را با عمل درست رادیکال و ریشه‌ای اشتباه گرفته‌اند را نیروی خود به حساب می‌آورد و این همه، نشات گرفته از تحلیل نادرست و یا اشتباه تاکتیکی نیست. بلکه برخاسته از ذات یک رادیکالیسم غیر طبقاتی است. که بعضاً به تندروی‌های سطحی نیز تنزل می‌یابد. رادیکالیسمی که با طبقه‌ی کارگر پیوند نخورد و رابطه‌ی ارگانیک و اندام‌وار با آن نداشته باشد، عاقبت و در تحلیل نهایی، تبدیل به همین فرقه‌های جدا افتاده از جامعه می‌شود.

11- تمام این‌ها دلیلی می‌شود بر آن که اینان جهان خویش را کوچک ببینند و تنها دغدغه‌شان بازي‌های کلامی و جدل‌های قلمی، برای خط‌کشی با دیگر جریان‌های حاشیه‌ای باشد. حتی درون همان دانشگاه‌ها نیز هیچ درک درستی از خواست‌های عمومی بدنه‌ی دانشجویی ندارند و هیچ رابطه‌ای هم با آن‌ها

تعریف نمی‌کنند. در حصار جهان کوچک خود ساخته‌شان غرق هستند و جهان بزرگ انسانی و میلیون‌ها کارگر زیست‌کننده در جامعه را نمی‌بینند. از خواست‌ها و دغدغه‌های زندگی روزمره و به تبع آن مبارزات روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر بی‌اطلاع هستند و اگر بحثی هم در مورد آن می‌کنند صرفاً یک تصور انتزاعی، کلی و مبهم از کارگر - نشأت گرفته از همان مطالعات آکادمیستی‌شان - است و نه از واقعیت اجتماعی - تاریخی طبقه‌ی کارگر. این مساله در سبک کار این چپ به اصطلاح رادیکال و در واقع غیر طبقاتی و غیر کارگری نیز تبلور می‌یابد. از سویی سبک کار آنان امتداد ناگزیر همان رفرمیست‌های شکست خورده (در این مورد مشخصاً دفتر تحکیم) در دانشگاه است و از طرف دیگر برخوردارهای غیر اجتماعی، غیر سیاسی و فرقه‌ای (نمونه‌های آن بسیار زیاد است و لزومی به تکرار آن در این جا نیست).

12- در این میان اما راه حلی که از طرف جریان‌های اصلی چپ در دانشگاه و جامعه برای فراروی از وضع کنونی جنبش ارائه شده و می‌شود همانا شیفت کامل به سمت مفهوم چپ کارگری و گسست از تجربیات نادرست گذشته و مفهوم چپ رادیکال است.

این مهم در گرو پیوند با طبقه‌ی کارگر، آن هم نه فقط در سطح شعار و حرف‌های مبهم و نامشخص، که در سطح عمل و پراتیک است؛ چفت شدن با مبارزات روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر و افق‌نهایی این طبقه، یعنی «لغو کار مزدی». برای دستیابی به این هدف، باید از نقد عمل‌کرد تا کنونی خود شروع کرد. باید از حصار دانشکده‌ها بیرون آمد و هویت خویش را در تعیین‌یافتگی اجتماعی - طبقاتی تعریف نمود. این امر قطعاً در سبک کار و مبارزات روزمره نیز منعکس خواهد شد. بی‌شک از حالت یک گروه حاشیه‌ای غیر اجتماعی، که برای وحدت درونی خویش نیاز به پرخاشگری به دیگران دارد، بیرون خواهد آمد و از یک گروه فشار (به معنای کلاسیک کلمه) فراروی کرده و در نهایت به جریان اصلی چپ خواهد پیوست.

13- نیرویی که خواهان تغییر رادیکال و ریشه‌ای وضع موجود است باید در نظر بگیرد که این کار تنها به وسیله‌ی نیروی متحد طبقه‌ی کارگر صورت خواهد گرفت چون کارگران، رهایی واقعی خویش و جهان انسانی‌شان را در لغو روابط نامطلوب و غیر انسانی موجود می‌یابند. انسان کارگر چیزی جز زنجیرهایش برای از دست دادن ندارد و با از دست‌دادن این زنجیرها نه تنها خود که تمام جهان و تمام انسانیت را رها می‌سازد و در نهایت، جهان انسان و روابط انسان را به خود انسان باز می‌گرداند.

نوشته شده در جمعه بیست و هشتم اردیبهشت 1386